

تأثیر صنعت های ادبی در ایجاد نقش های متفاوت کلمات در جمله

بهروز بامدادی

استادیار گروه علوم انسانی دانشگاه فرهنگیان، تبریز، ایران

چکیده

براساس یک اصل و قرارداد یا باور مربوط به دستور زبان، هر کلمه در یک جمله، فقط باید یک نقش دستوری داشته باشد. این باور در تعلیمات دستور زبان برای دانش آموزان و دانشجویان دایما تکرار می شود. "در نحو فارسی هر اسم در جمله، می تواند تنها یکی از نقش ها یا حالت های هشتگانه را داشته باشد." (وزین پور، ۱۳۷۰) و همه ی تلاش های دانش آموزان، دانشجویان و محققان دستور زبان بر این مطلب اختصاص یافته است که نقش واحد دستوری کلمات را در جمله بیابند و روی همان یک نقش بحث کنند ولی گاهی موقعیت هایی در جمله پیش می آید که یک کلمه می تواند بیش از یک نقش دستوری بپذیرد. برخی از صنعت های ادبی از دلایل اصلی پیدایش چنین موقعیتی هستند. که تاکنون به این بحث دستوری توجه جدی نشده است. اغلب افراد خصوصاً محققان، بحث دستور زبان را از بحث صنایع ادبی جدا می پندارند و گمان می کنند که این دو مبحث هیچ تداخل و ارتباطی با هم ندارند. درحالی که به گمان نگارنده ی این مقاله، بحث دستور زبان و صنایع ادبی با هم ارتباط نزدیک دارند. به نظرم هر جا نویسنده و شاعر با بهره مندی از صنایع ادبی، در صدد توسعه معنی و مفهوم متن باشد؛ یکی از اولین نتایج این کار، تأثیر بر نقش دستوری کلمات است که با دقت کردن به آسانی این موضوع رامی توان دریافت. تأثیر برخی از صنایع ادبی مثل محتمل الضدین و ایهام بر ایجاد نقش های دستوری دوگانه بیشتر است؛ یعنی یک کلمه، هم زمان می تواند دو نقش متفاوت یا متباین بپذیرد. در این مقاله سعی شده است موضوع نقش های دستوری متفاوت یا متباین یک کلمه در جمله یا مصرع، با توضیح مفاهیم و ایهام بیت ها و آوردن مثال های متعدد، اثبات شود.

کلید واژه ها: نقش دستوری دوگانه - ایهام - ارتباط صنعت ادبی و دستور زبان - توجیه یا محتمل الضدین.

مقدمه :

بیشتر کسانی که به نحوی با متون ادبی و تحقیق در مباحث زبان سر و کار دارند ؛ گمان می کنند که اغلب صنایع ادبی فقط برای تلطیف فضای شعر یا وسعت بخشیدن معنی یا زیباتر و هنری تر کردن تصاویر تخیلی شعر به کار می رود. و هیچ ارتباطی با نقش های دستوری ندارند . شاید همه ی این موارد صحیح باشد و از اهداف کاربرد صنایع شعری محسوب شود ؛ اما به کاربرد صنایع ادبی در متون ، نتیجه ای جالب هم دارد که قابل توجه است و آن نکته ، تأثیر صنایع ادبی بر نقش های دستوری کلمات است. به عبارت ساده تر، ما گمان می کنیم که صنایع ادبی فقط مباحثی مثل تصویر سازی با تشبیه و استعاره یا موسیقی کلام را به وجود می آورند یا دلالت های ضمنی معانی متن را مورد بحث قرار می دهند و هیچ تأثیری در موقعیت کلمات در جمله ندارند. پس هر جا این سؤال مطرح شود که آیا صنایع ادبی باعث تغییر در نقش دستوری کلمات می شود ؟ بسیاری مواقع بی تأمل جواب ، منفی است .

در حالی که هر جا نویسنده و شاعر با بهره مندی از صنایع ادبی ، در صدد توسعه معنی و مفهوم متن باشد ؛ یکی از اولین نتایج این کار ، تأثیر بر نقش دستوری کلمات است و با دقت کردن به آسانی آن موضوع را می توان دریافت. به بیان ساده تر ، چنانچه صنایع ادبی خصوصاً آن دسته صناعی که تصاویر لفظی و معنوی چند پهلوی می سازند و می توانند بر معانی کلام و تصاویر مضامین لغات و جملات اثر بگذارند ؛ بی شک می توانند بر نقش های دستوری کلمات نیز اثر بگذارند و باعث پذیرفتن نقش های متعدد برای یک کلمه بشوند.

متن :

شاید دلیل کم توجهی به این بحث از آن جهت است که هنگام بحث از نقش های دستوری اجزای جمله ، با یک اصل کلی روبه رو ، هستیم : هر کلمه در جمله ، فقط یک نقش دستوری می پذیرد و نمی تواند نقش های متعدد داشته باشد. پس این محدودیت که مثل قانونی مطلق در دستور زبان تلقی شده مانع مباحث جدیدی مثل بحث ما شده است .

گرچه در همه ی کتاب های دستور زبان این صراحت در مورد این که هر کلمه تنها باید یک نقش در جمله بپذیرد ؛ دیده نمی شود ؛ همه ی توضیحات بر این نکته دلالت دارد که حتما در جمله یک نقش بر دوش کلمات باید نهاد و هرگز یک کلمه در جمله دو نقش نمی پذیرد . همه ی استادان دستور زبان این مورد را مثل یک قانون محکم و غیر قابل عدول به دانشجویان خود یادآوری و بر رعایت آن پافشاری می کنند. از میان کتاب های دستور زبان فارسی دو نمونه را که با صراحت و تأکید این نکته را بیان کرده اند ؛ می آورم :

"حالت عبارت است از نقش نحوی اسم یا صفت . مقصود از نقش نحوی ، وظیفه و عملی است که معمولاً در تشکیل جمله انجام می دهد؛ مانند : فاعلی و مفعولی و غیر آن ها. مابین حالات ، منع جمع است و هرگز دوتا از آن ها در یک جا گرد نیایند." (خیام پور، ۱۳۷۲)

"در نحو فارسی هر اسم در جمله ، می تواند تنها یکی از نقش ها یا حالت های هشتگانه را داشته باشد ."

(وزین پور ، ۱۳۷۰)

اما آنچه در این مبحث می‌خواهیم مطرح کنیم این مسأله است که برخی صناعات ادبی مثل "ایهام" به دلیل قدرت القای معانی گوناگون یک کلمه، می‌تواند بر نقش دستوری کلمات نیز تأثیر بگذارد و باعث پذیرفتن نقش‌های متفاوتی برای یک کلمه در جمله بشود. یعنی اگر تاکنون مباحث دستور زبان و صناعات ادبی جدا از هم بحث و بررسی می‌شدند؛ امروز باید در برخی موارد آنها را متداخل و به هم مرتبط بدانیم همچنین باور کنیم که صنایع ادبی در برخی موارد باعث تنوع در نقش‌های دستوری می‌شوند.

در این مقاله قصد من معرفی بخشی از صنایع ادبی است که باعث تغییر در نقش‌های دستوری کلمات در جمله می‌شود. اگر به بیت‌های زیر دقت کنیم متوجه می‌شویم که در تکرار یک یا دو جمله چه تغییراتی در نقش‌های کلمات وجود دارد که ظاهراً هیچ دلیلی بر این تغییرات نقش‌ها وجود ندارد ولی آشنایی ذهنی خواننده با معانی جملات باعث تشخیص نقش‌ها و تفاوت نقش‌واژه‌ها در جمله‌ها می‌شود:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر ، شیر
آن یکی شیر است اندر بادیه و این شیر است اندر بادیه
آن یکی شیر است که آدم می‌خورد و این یکی شیری است که آدم می‌خورد

(مثنوی ، دفتر اول برخی از نسخ)

در این سه بیت ، موضوع بحث ما بیت سوم است. هرگاه کسی در مصرع اول بیت سوم نقش کلمات "شیر" و "آدم" را پرسد ؛ ما چگونه می‌توانیم بدون تزلزل خاطر و به ضرس قاطع پاسخ بدهیم و نیاز به توضیح اضافی نداشته باشیم؟ چگونه می‌خواهیم بگوییم واژه ی "شیر" نقش فاعلی و "آدم" نقش مفعولی دارد و در مصرع دیگر "آدم" نقش فاعلی و "شیر" نقش مفعولی دارد؟ دلیل حرف ما چیست؟ خیلی روشن است: شاعر خواسته در معنی معمولی و همه فهم بیت ، تغییری ایجاد کند . بی شک در نقش کلمات نیز می‌توان تغییر را دید حتی اگر دلیل ظاهری بر این امر وجود نداشته باشد؛ در چیدن کلمات و دستورمندی واژگان بیت هم هیچ تغییری روی نداده باشد؛ بافت کلی جمله به ما می‌گوید که باید منتظر تغییری در نقش و وضع کلمات جمله باشیم در صورتی که هیچ دلیل آشکاری بر این تغییر وجود ندارد . نه از دلایل واضح و ظاهری مثل چیدن و ردیف کردن ، نه از دلایل پنهانی مثل تأکید یا مکث . ولی تغییر را به آسانی می‌توان تشخیص داد.

البته منظور این نیست که هر جا صنعت ایهام وجود داشته باشد؛ حتماً یک یا چند کلمه دو نقش دستوری خواهند پذیرفت . ولی گاهی این وضع پیش می‌آید و ما برای هر کدام از این دو موقعیت، مثال‌هایی خواهیم آورد . اگر در این بیت‌ها دقت کنیم خواهیم دید که صنعت ایهام وجود دارد ولی هیچ کلمه‌ای دو نقش نخواهد پذیرفت:

الف : تادل هرزه گرد من رفت به چین زلف او زان سفر دراز خود یاد وطن نمی‌کند

در این بیت ایهام در کلمه "چین" است. زیرا هم معنی کشور چین و هم حلقه ی زلف از آن دریافته می‌شود. اما کلمه، هر چند معنی که داشته باشد؛ فقط یک نقش دارد و آن "متمم" است. یعنی اگر دل شخصی به سرزمین چین برود یا دل کسی به حلقه ی زلف محبوب بیفتد؛ بهر حال باید فقط نقش مضاف‌الیه بودن را برای "چین" صحیح دانست یا در مثال زیر:

ب: گفت و خوش گفت برو خرقة بسوزان حافظ یارب این قلب‌شناسی ز که آموخته بود

ایهام در کلمه "قلب‌شناسی" است هم به معنی شناخت سره از ناسره و هم شناختن "دل" انسان‌ها. علاوه بر این دو معنی حتی اگر معانی دیگری نیز داشته باشد تعدد نقش دستوری نخواهیم داشت بلکه همواره نقش مفعول بر این کلمه اطلاق خواهد شد. به بیت زیر که شاهد اول بحث ماست و تصادفاً سرچشمه این مقاله نیز همین بیت است، توجه فرمایید:

۱ - مثال برای نقش‌های فاعل و مفعول:

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

این بیت به دلیل ایهام موجود در آن، دو معنی به شرح زیر دارد:

الف: کی شعر زیبا و دل‌انگیز می‌تواند خاطر غمگین و مکدر را به هیجان آورد

به نقش‌های دو کلمه "شعر" و "خاطر" دقت می‌کنیم:

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد.

↓ ↓

فاعل مفعول

ب: کی خاطر غمگین و مکدر می‌تواند شعر زیبا پدید آورد.

باز هم به نقش‌های دو کلمه ی "شعر" و "خاطر" توجه می‌کنیم.

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد.

↓ ↓
مفعول فاعل

بنابراین هر کس بیت را بخواند و بخواهد نقش دو کلمه ی "شعر" و "خاطر" را بیابد؛ بی‌شک می‌گوید "شعر" نقش فاعلی و "خاطر" نقش مفعولی دارد. اگرچه گفته ی وی درست است؛ کامل نیست و اگر شخص دیگری بیت را بخواند و به دلیل ایهام موجود در مضمون شعر، متوجه این نکته می‌شود که در شکلی دیگر می‌توان "خاطر" را فاعل جمله و "شعر" را مفعول جمله نامید. کدام شکل را می‌توان بر دیگری ترجیح داد؟ یا کدام شکل را می‌توان رد کرد؟ آیا می‌توان هر دو را درست فرض کرد؟ دانشجوی درس دستور زبان فارسی تاکنون ندیده است که کلمه‌ای در یک جمله نقش دو گانه داشته باشد. اگر ما دقیقاً به مصرع اول بیت توجه کنیم در می‌یابیم که گاهی به دلیل حضور صنعت ایهام در بیت، می‌توان نقش‌های دو گانه را پذیرفت و اثبات کرد. ضمناً باید پذیرفت که صنایع ادبی چه قدر در تغییر و پذیرفتن نقش‌های دستوری مهم هستند و به کمک آنها می‌توان نقش‌های دستوری متعددی در جمله ایجاد کرد.

به بیت زیر نیز توجه کنید:

۲- مثال برای نقش‌های فاعل و مفعول:

همچو چنگ ار به کناری ندهی کام دلم از لب خویش چونی یک نفسی بنوازم
ایهام مضمون در کلمه‌ی "خویش" و ضمیر "م" در فعل بنوازم است پس دو معنی خواهیم داشت:

الف: اگر همچو چنگ در کنار خودت کام دلم ندهی، همچو نی از لب خودم نفسی پر از زاری و ناله خواهم نواخت.

همچو چنگ ار به کناری ندهی کام دلم از لب خویش چونی یک نفسی بنوازم
فاعل (شناسه فعل)

ب: اگر همچو چنگ در کنار خودت کام دلم ندهی، لااقل همچو نی یک نفسی از لب خودت بنوازم.

همچو چنگ ار به کناری ندهی کام دلم از لب خویش چونی یک نفسی بنوازم
مفعول

۳- مثال برای نقش‌های صفت و مضاف‌الیه:

هزارجان مقدس بسوخت ز این غیرت که هر صباح و مسا شمع مجلس دگری
بحث در کلمه "دگر" است:

الف: هر صباح و مسا شمع مجلس دیگر هستی

که هر صباح و مسا شمع مجلس دگری
صفت مبهم

ب: هر صباح و مسا شمع مجلس عاشق دیگری هستی

که هر صباح و مسا شمع مجلس دگری
مضاف‌الیه

به مثال دیگر توجه کنید:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شربِ مدام ما

کلمه "مدام" دو معنی دارد: ۱- شراب ۲- پیوسته

الف: ای بی‌خبر از لذت شربِ شراب ما

ای بی‌خبر از لذت شربِ مدام ما
مضاف‌الیه

ب: ای بی‌خبر از لذت شربِ مداوم و پیوسته ما

ای بی‌خبر از لذت شربِ مدام ما
صفت

و مثال دیگر:

حکایت لب شیرین کلام فرهاد است
ایهام در کلمه‌ی شیرین است.

الف: حکایت لب دوست داشتی ← حکایت لب شیرین کلام فرهاد است.

↓
صفت

ب: حکایت لب [خانم] شیرین (محبوب فرهاد ←) حکایت لب شیرین کلام فرهاد است.

↓
مضاف الیه

۴- مثال برای نقش‌های قید و مسند (اسم یا صفت که نقش قیدی و مسندی داشته باشند):

غفلت حافظ در این سراچه عجب نیست هر که به میخانه رفت بی خبر آمد

بحث ایهام در مصرع دوم است کلمه آمد دو معنی دارد: ۱- شد ۲- برگشت (آمد)

الف: هر که به میخانه رفت "بی خبر" و "مدهوش" شد.

هر که به میخانه رفت بی خبر آمد.

↓
مسند

ب: هر که به میخانه رفت "بی خبر" و "مدهوش" برگشت.

هر که به میخانه رفت بی خبر آمد.

↓
قید

۵- مثال برای نقش‌های مفعول، صفت و مضاف الیه:

عاشق مفلس اگر قلب دلش کرد نثار مکش عیب که بر نقد روان قادر نیست

در مصرع اول کلمه‌ی "قلب" و در مصرع دوم کلمه "روان" قابل تأمل هستند و باعث نقش‌های دوگانه می‌شوند.

الف: عاشق مفلس اگر قلب دلش کرد نثار مکش عیب که بر نقد روان قادر نیست

↓
صفت

↓
مفعول

ب: عاشق مفلس اگر حقیقت دلش را نثار کرد عیش مکن که بر نثار کردن نقد روان خود قادر نیست.

عاشق مفلس اگر قلب دلش کرد نثار مکش عیب که بر نقد روان قادر نیست.

↓
مضاف الیه

↓
مفعول

۶- مثال برای نقش‌های فعل ربطی و مضاف الیه:

غلام مردم چشمم که با سیاه دلی هزار قطره بیارد چو درد دل شمرم

به دلیل ایهام در مصرع اول دو نقش برای ضمیر "م" وجود خواهد داشت:

الف: من غلامِ مردمِ چشم هستم.

غلامِ مردمِ چشمم که با سیاه دلی

↓
فعل ربطی

ب: من غلامِ مردمِ چشم هستم.

غلامِ مردمِ چشمم که با سیاه دلی

↓
مضای الیه

۷- مثال برای نقش‌های صفت و مفعول:

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده

ایهام در کلمه "باقی" است پس همین کلمه، دو نقش می‌پذیرد.

الف: به جز از عشقِ باقی (جاوید) تو همه را فانی دانست.

به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست.

↓
صفت برای عشق

ب: به جز عشق تو باقی (چیزها) را همه فانی دانست.

به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست

↓
مفعول

علاوه بر نکته‌ها و مواردی که ذکر شد؛ می‌توان به اهمیت «تکیه» و «مکث» در جمله نیز اشاره کرد. هر گاه جای تکیه تغییر یابد؛ طبیعتاً در آهنگ و لحن کلام نیز تغییر ایجاد می‌شود که کمتر به آن توجه می‌شود و خیلی کم "لحن" را در تعیین نقش‌های دستوری موثر می‌دانند؛ در حالی که لحن‌گوینده و تأکیدی که بر کلمه خاصی وارد می‌شود؛ می‌تواند در نقش دستوری کلمات موثر باشد. به عنوان مثال و مصداق به یکی از صنعت‌های ادبی به نام "توجیه یا محتمل الضدین" می‌پردازیم. همچنان که می‌دانیم از این صنعت برای بیان مقاصد متضاد و متباین مثل: "مدح و ذم" یا "دعا و نفرین" استفاده می‌شود و بدون این که ارکان جمله یا جای ارکان در چینش جمله عوض شود؛ فقط با تغییر تکیه می‌توان مفاهیم متفاوتی را با همان جمله بیان کرد. نتیجه طبیعی تغییر تکیه تغییر نقش دستوری است. پس چه طور می‌توان از موضوعی بدین اهمیت چشم پوشید؟ و اهمیت لحن را در تعیین نقش دستوری از نظر دور داشت؟ مثال‌های زیر موضوع را به خوبی روشن می‌کند:

و از طلعت تو سور نماید ماتم

ای خواجه ضیا شود زروی تو ظلم

الف: اگر مخاطب ما کسی است که او را دوست می‌داریم پیغام ما این است: "ای خواجه بادیدن روی (زیبا و خوشایند) تو

ظلمت‌ها برای ما به روشنی و نور تبدیل می‌شود".

人

جمله بندی فارسی است و آن را "مسندالیه مفعولی" یا "مبتدای مفعولی" اصطلاح کرده اند. مانند: آن را که خدای خوار کرد ؛ ارجمند نشود. کلمه ی "آن" را نسبت به جمله ی "ارجمند نشود" فاعل یا مسندالیه و نسبت به "خوار کرد" مفعول صریح است. "همایی، مجله ی فرهنگستان، سال ۱ شماره ی ۳ ص ۴۴: دستور قبه‌ی ۲: ۱۱۹)

البته در متون نظم و نثر فارسی کمابیش به نظایر مثال مذکور برمی‌خوریم. چنانکه مثلاً از سعدی:
بر آنان که شد سر حق آشکار
نکردند باطل بر او اختیار
و از (اسدی توسی در گرشاسب‌نامه: ۲۵۶)

کرا از مگس داشت باید نگاه
زبد چون بود دیگران را پناه؟
و از پرتو نه‌اوندی (به نقل از "سفینه‌المحمود" [تبریز، ۱۷۷]:

ولی مسلم است که مابین حالات اسم، تضاد است و هرگز دوتا از آنها نمی‌توانند در یک جا گرد آیند و بنابراین کلمه واحد "آن" نمی‌تواند در عین حال که مفعول "خوار کرد" است؛ مسندالیه (یا فاعل) "ارجمند نشود" هم باشد. پس راه حل این مشکل چیست؟ در اینجا دو راه بنظر می‌رسد: یکی آن که در "ارجمند نشود" ضمیر مستتری فرض کنیم که به کلمه ی "آن" برگردد بشکل "او ارجمند نشود" چنانکه نظامی در "هفت پیکر" خود (ص ۱۱) این ضمیر مستتر را اظهار کرده و گفته است:

هر که را که این شکسته رایبی داد آن لطف کرد و مومیایی داد

و بر همین قیاس در مثال‌های دیگر. پرواضح است که این راه ساده‌ترین راه است. دوم آن که اگر در مثال‌های مذکور و همچنین در دیگر مثال‌ها که می‌توان از متون به دست آورد؛ دقت کنیم؛ می‌بینیم که در همه ی آن‌ها کلمه ای که شکل مفعولی دارد مقرون به حرف ربط تأویل به صفت است و این وضع نظر دقت ما را به خود جلب می‌کند و با اندک تأملی در می‌یابیم که در همه ی مثال‌ها مسندالیه (یا فاعل) همان صفت مؤول است بدین قرار:

الف: خوار کرده شده ی خداوند ارجمند نشود.

ب: دریافتگان سر حق، باطل را بر او برنگزیدند.

ج: شخص عاجز از راندن مگس از خود، چگونه می‌تواند پناه دیگران باشد؟

د: آن دم به دم شکار افکن، کی از شکار دیرینه ی خود یاد می‌کند؟" (خیام پور، ۱۳۷۲: ۴۰ و ۴۱)

اگرچه در برخی موارد بنابه حذف کلمات یا موارد خاصی، بعضی از کلمه‌های موجود در جمله چنین وضعیتی دارند و می‌توانند در یک جمله نقشی بر عهده بگیرند که با نقش آنها در جمله ی مجور وابسته متفاوت باشد. یعنی یک کلمه می‌تواند نقشی در یک جمله داشته باشد که با نقش آن کلمه در جمله وابسته متفاوت باشد. به ویژه در جمله‌های پایه و پیرو. که این مبحث دستوری با عنوان "تنازع" طرح و بررسی می‌شود. مثال:

چشم مرا تا به خواب دید جمالش خواب نمی‌گیرد از خیال محمد(ص)

کلمه‌ی چشم در یک جمله یعنی " :چشم مرا خواب نمی‌گیرد از خیال محمد(ص) " نقش "مفعول" جمله دارد در حالی که در جمله دیگر : " تا چشم من به خواب دید جمالش " نقش فاعلی دارد . کسانی که در این موارد بحث می‌کنند ؛ این نکته را "تنازع" نامیده‌اند و البته نقش کلمه را در جمله پایه، اصل فرض می‌کنند و در جمله پیرو، فرع می‌گیرند. برای از بین بردن تنازع در اینجا، در جمله دوم نقش فاعلی را به ضمیر "او" که فاعل "به خواب دید" است، نسبت می‌دهند.

نتیجه گیری :

برای تعیین نقش های دستوری در جمله علاوه بر روساخت و ظاهر جمله ، باید به چند نکته ی دیگر نیز توجه کرد که اهم آنها عبارت است از :

۱- دقت در صنایع ادبی مؤثر در نقش های دستوری. ۲- لحن خواننده و تاثیر لحن در نقش های دستوری .

در این مقاله سعی نگارنده بر این بوده است تا با مثال های روشن نشان دهد که : الف: صنایع ادبی با دستور مرتبط اند و نقش بسیار مهمی در تعیین موقعیت های دستوری کلمات دارند که معمولاً به این مساله کمتر توجه می شود . ب: لحن خواننده همچنان که می تواند پیغام های مختلفی را با یک جمله (اما لحن های مختلف) بیان کند حتما می تواند در تعیین نقش دستوری کلمات نیز وسیله ی مؤثری باشد که متا سفانه در دستور کسی اهمیتی برای آن قایل نیست .

منابع :

- ۱- حافظ .، شمس الدین محمد (۱۳۸۰) دیوان، از روی نسخه علامه قزوینی و غنی، تهران انتشارات شقایق .
- ۲- خیام پور، عبدالرسول (۱۳۷۲) دستور زبان فارسی، چ ۸، تبریز، کتابفروشی تهران.
- ۳- مرتضوی، منوچهر (۱۳۶۵)، مکتب حافظ . چ ۲. تهران، انتشارات توس.
- ۴- نوبهار، مهرانگیز (۱۳۷۲)، دستور کاربردی زبان فارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات رهنما.
- ۵- وزین پور، نادر (۱۳۷۰)، دستور زبان فارسی (آموزشی)، چاپ اول، تهران، انتشارات معین .